

## نقد سلفیه در دیدگاه آنان نسبت به مسوولیت انبیا به امتشان

دکتر علی ا... بداشتی  
دانشگاه قم

### چکیده

با توجه به این که همواره انبیای گذشته، نبی بعد از خود را به مردم عصر خود بشارت می‌دادند نگارنده در این مقاله درصدد بررسی این مدعای سلفیه است که می‌گویند پیامبر اسلام اولاً رابطه‌ی وجودی‌اش با امتش کاملاً قطع است و اعتنایی به دعاها و توسل‌های آنان ندارد. ثانیاً کسی را برای حراست از دینش برای مردم منصوب نکرده و در این رابطه نسبت به مردم بعد از خودش مسوولیتی نداشته است. در حالی که امامیه معتقد است رسول گرامی اسلام (ص) دعاها و درود های امتش را می‌شنود و پاسخ می‌گوید و اوصیای بعد از خود را به مردم معرفی کرده است.

**واژگان کلیدی:** سلفیه، امامیه، انبیا، اوصیا، مسوولیت

### مقدمه

یکی از اصول اعتقادی و ایمانی همه ادیان الهی ایمان به نبوت و رسالت الهی یعنی ایمان به انبیا و رسولان به عنوان پیام‌آوردگان و فرستادگان خدای سبحان است و همه متدینان به ادیان الهی در اصل ایمان به نبوت عامه و نبوت خاصه مشترکند، اما در مصداق نبوت خاصه و ختم نبوت و ویژگی‌های انبیا با هم اختلاف دارند، به طور کلی یکی از ریشه‌های تعدد ادیان و مذاهب در دنیای معاصر همین مسأله است. سلفیه در باب نبوت و خصوصیات انبیا نیز عقاید و

دیدگاه‌های ویژه‌ای دارند که جای تأمل دارد. (ویژگی‌های کلی افکار سلفیه در مقاله ای با عنوان «نقد دیدگاه سلفیه در توحید» مجله مقالات و بررسی‌ها ۱۳۸۳ دانشکده الهیات دانشگاه تهران چاپ شده است.)

آنان همچون سایر مسلمانان معتقدند پیامبران در مدت حیاتشان نسبت به هدایت و تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردمشان عنایت خاصی داشته‌اند، از دعوتشان به سوی حق و دعا برای رفع حوائجشان چیزی فروگذار نکرده‌اند، اختلاف دعوتشان را به حق حکم نموده و فیصله داده‌اند، در خشکسالی‌ها شفاعتشان کرده و طلب استسقاء نمودند، و پیامبر اسلام برای هدایت امت آنقدر حریص بود و خود را به زحمت می‌افکند تا جایی که خدای سبحان به او می‌فرماید: «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» ای پیامبر ما قرآن را نفرستادیم که تو این همه خود را به رنج اندازی. (طه، ۲) و در جای دیگر می‌فرماید: «فلعلک باخع نفسک الا یكونوا مؤمنین» آیا می‌خواهی جانان را هلاک کنی تا اینکه اینها مؤمن بشوند. (شعراء، ۳) خلاصه اینکه او برای عالمیان رحمت بود. «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین» از سوی دیگر انبیا در غیابشان برای سفر دنیا یا سفر عقبی هرگز امتشان را به خود رها نکرده بلکه همواره در میان امت وصی قرار داده‌اند و یا به آمدن پیامبری بعد از خود بشارت داده‌اند چنان که حضرت عیسی (ع) به آمدن محمد (ص) بشارت داده است «یأتی رسولاً من بعدی اسمه احمد» (ص، ۶) و حضرت موسی آنگاه که برای مدت سی و یا چهل روز برای ملاقات پروردگارش رفت هارون را در میان قوم خویش خلیفه قرار داد و او را توصیه به اصلاح امور امتش کرد، و بعد از بازگشت او را به خاطر گمراهی و انحرافی که در میان قوم پیدا شد مورد مؤاخذه شدید قرار داد. (نک اصراف ۱۴۲، ۱۵۰). و به فرموده حضرت امیر (ع) خدای سبحان انبیا را «پی در پی» فرستاد تا مردم را به توحید بخوانند و نعمت‌های فراموش شده خدا را به آنها یادآوری کنند و با ابلاغ پیام الهی حجت را بر آنان تمام و گنجینه‌های عقلی آنان را برانگیزند... (نک خطبه اول).

پس خدای سبحان بخاطر لطف و رحمتی که نسبت به بنندگان دارد هیچگاه زمینش را از حجت خالی نکرده است و انبیا الهی بر اساس مسؤولیتی که احساس می‌کردند همواره به فکر امتشان بعد از خودشان نیز بودند، تا اینکه رسالت الهی به محمد بن عبدالله خاتم النبیین رسید، و خدای سبحان با بعثت او وعده‌اش را عملی و نبوتش را کامل کرد و پایان بخشید و پیامبری را

که از انبیای گذشته برای او پیمان گرفته بود ارسال کرد. (نک نهج البلاغه همان) اما سؤال اینجاست که :

اولا آیا پیامبری که رحمت برای عالمیان بود بعد از وفاتش رحمت او شامل حال عالمیان و پیروانش خواهد شد یا با وفاتش دیگر عنایتی به امتش نخواهد داشت؟ آیا رابطه و ثمره وجود پیامبر تنها محدود به ۲۳ سال رسالتش هست و بعد از وفاتش تا برپایی قیامت پیامبر هیچ ثمری برای مردم و امتش نخواهد داشت؟ بر خلاف آنچه که در زمان حیاتش هرگاه به او متوسل می شدند برایشان دعا می کرد و در نزد خدای سبحان شفاعتشان می نمود و هرگاه استغاثه می کردند به دادشان می رسید، و اگر حاجتی مادی یا معنوی داشتند برآورده می کرد.

ثانیا آیا پیامبر اسلام همچون انبیای گذشته نسبت به بعد از خودش احساس مسؤلیتی کرد و کسی را به تصریح یا به اشاره جانشین خویش قرار داد تا به اصلاح امور امت پردازد یا امت را به حال خود رها کرد. سلفیه می گویند پیامبر اسلام (ص) بر خلاف حضرت عیسی (ع) که به آمدن رسول بعدی بشارت داد و بر خلاف حضرت موسی (ع) که همواره در غیابش وصیی در میان قومش معین می کرد تا به اصلاح امور امت پردازد هیچ احساس مسؤلیتی نکرد و کار دین و دنیای مردم را به خودشان سپرد. دلیل نگارنده بر این ادعای سلفیه، این است که اولاً سیره‌ی عملی مسلمانانی که بعد از پیامبر در سقیفه‌ی بنی ساعده گرد آمدند و ابوبکر را به خلافت برگزیدند و آنانکه همواره از آن دفاع کردند و عمل آنان را حجت دانستند. ثانیاً ابن حجر آل ابوطامی در کتاب العقائد السلفیه (ص ۴۰۱) می نویسد که تعیین امام یا امامت از واجبات کفایی مسلمانان است.

### پاسخ سلفیه به سؤال اول:

سلفیه بر این اعتقادند که انسان بعد از مرگش عملش منقطع است چه پیامبر و اولیای الهی و چه مردم عادی هیچ اثر وجودی بر آنها مترتب نیست و نمی توانند عنایتی به بازماندگانشان داشته باشند، نه دعایی، نه شفاعتی و نه استغاثه و استغفاری برای خود و دیگران از آنها ساخته نیست مثل سنگی که در کنار دیواری افتاده باشد. این تیمه می گوید اگر کسی به مرقد گذشتگان بیاید و میت را بخواند یا خدا را بواسطه آن صاحب قبر بخواند یا معتقد باشد دعا در نزد قبر او مستجاب است یا افضل از دعا در منزل است، این دروغ و اقرب به احوال شیطان است

(ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب مجموعه التوحید ص ۶۱۲، ۶۱۴) محمد بن عبدالوهاب نیز هرگونه استغاثه و طلب دعا و شفاعت را کفر و شرک می‌داند. (همان ص ۱۲۷) عبدالعزیز بن باز نیز در پاسخ این سؤال که خدای سبحان فرمود:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ آنهایی که بر نفس خویش ستم کرده و گناهی کرده‌اند وقتی به سوی تو آمدند و از خدا طلب آمرزش کنند و رسول خدا هم برای آنان طلب آمرزش کند هر آینه خدا را آمرزنده و مهربان خواهند یافت» (نساء، ۶۴)

می‌نویسد:

« این آیه مخصوص حیات پیامبر است... و مراد بعد از وفاتش نیست پس آمدن به نزد پیامبر (قبر پیامبر) برای این منظور بعد از وفاتش غیر مشروع است.» (مجموع فتاوی، ۴۱۰، ۴۱۱) «مسلمانان حق ندارند به نیت زیارت پیامبر و سلام بر او و طلب استغفار از او به مسجدالنبی بیایند لکن وقتی به مسجد آمدند جایز است بر پیامبر سلام کنند اما طلب استغفار از او تنها منحصر به زمان حیاتش هست نه بعد از وفاتش، دلیلش یکی این است که صحابه این کار را نکردند. دلیل دیگر اینکه پیامبر (ص) بعد از وفاتش چیزی در اختیارش نیست، پس اینکه کسی که بر نفس خویش ستم کرده بیاید نزد قبر رسول خدا و توبه کند و در نزد قبر از خدا طلب استغفار نماید، اصل و اساسی ندارد بلکه امر منکری است و جایز نیست و وسیله شرک است. پس اگر کسی بیاید در نزد قبر رسول خدا و از او طلب شفاعت یا شفای مریض یا پیروزی بر دشمنان و مانند اینها کند یا از او بخواهد برایش دعا کند جایز نیست چون این نه از خصایص رسول خدا و نه غیر اوست، پس کسی که مُرد نه طلب شفاعتی از او می‌شود نه چیز دیگر خواه پیامبر باشد یا غیر او و تنها در زمان حیاتش از او طلب شفاعت می‌شود... اما در برزخ بعد از وفاتش طلب شفاعت یا شفای مریض و سایر امور از او نمی‌شود و همچنین بقیه اموات.» (همان ص ۴۱۲، ۴۱۳)

لازم به توضیح است که سلفیه شفاعت پیامبر در عرصه قیامت برای مؤمنین را قبول دارند (نک همان ص ۴۱۳) ایشان در آثار دیگرش نیز در بحث از توسل، توسل به دعای پیامبر را تنها در زمان حیاتش - نه بعد از وفاتش - جایز می‌داند چون توسل بعد از مرگ دشوار است.

(فتاوی مهمه ج ۱ ص ۱۰۱) همچنین در باب استغفار رسول خدا برای گناهکاران امت که به نزد او می آیند یا در هر جا به او متوسل می شدند می نویسد:

« استغفار رسول خدا (ص) بعد از مرگش امر دشواری است زیرا انسان وقتی مرد عملش منقطع می شود... پس ممکن نیست انسان بعد از مرگش برای خود یا دیگری استغفار کند.» (همان ص ۱۰۲)

### نقد

قبل از نقد سخنان رهبران سلفیه لازم است بررسی شود که آیا رسول خدا بعد از وفاتش حی به حیات برزخی است یا خیر و اگر حیات دارد آیا اشراف و عنایتی بر اعمال اهل دنیا و امتش دارد یا خیر؟ بسیاری از سلفی ها در اینکه پیامبر بعد از وفات و کوچ از دار دنیا به جوار قرب رحمت الهی زنده به حیات برزخی است متفقند چنان که بن باز می نویسد:

« بسیاری از اهل سنت تصریح کرده اند که پیامبر در قبرش زنده به حیات برزخی است... اما از جنس حیات اهل دنیا نیست بلکه نوع دیگری از حیات است که احساس نعمت می کند و سلام مسلمانان بر او را می شنود و... این حیات برزخی کامل تر از حیات شهدایی است که خداوند به حیاتشان خبر داده است.» (مجموع فتاوی ج ۱ ص ۴۱۷)

اما در ادامه می نویسد: « از این حیات لازم نمی آید که او از غیب یا امور اهل دنیا آگاه باشد بلکه آن با مرگ قطع شده است.» (مجموع فتاوی ج ۱ ص ۴۱۷) ابن تیمیه نیز این روایت را می پذیرد که پیامبر فرمودند: « بر من سلام و درود بفرستید که درودهای شما هر کجا باشید به من می رسد.» (اقتضاء الصراط المستقیم ص ۳۲۱) وی در ادامه این روایت را نیز بیان می کند که پیامبر (ص) فرمودند: « هر کسی بر من سلام کند خدا روحم را به من باز می گرداند تا سلامش را پاسخ دهم.» (همان ص ۳۲۴) بعضی از اصحاب از پیامبر سؤال کردند چگونه صلوات ما به تو می رسد در حالی که خاک شده ای پیامبر (ص) فرمود: « ان الله حرم علی الارض ان تأکل لحوم الانبیاء » خدا بر زمین حرام کرده است که بدن انبیا را در خود هضم کند و خاکسترشان سازد. (همان) و در حدیث دیگر می نویسد: « ان الله وکَّلَ بقبری ملائکة یبلغونی عن امتی السلام » خداوند ملائکه ای را بر قبرم موکل ساخته تا سلامشان را به من برساند.» ابن تیمیه در جای دیگر در سؤال از چگونگی عذاب قبر می نویسد:

«عذاب و نعمت هم بر نفس است و هم بر بدن... انسان وقتی می‌میرد یا در نعمت است یا عذاب... و روح بعد از مفارقت از بدن یا در نعمت است یا عذاب و گاهی به بدن متصل می‌شود، پس برای او نعمت یا عذاب حاصل است» (مجموع فتاوی ج ۴ ص ۲۲۷)

باز او معتقد است که میت در قبرش تکلم می‌کند و اگر کسی با او سخن بگوید می‌شنود (همان ص ۲۱۷) ایشان در ادامه ماجرای سخن گفتن پیامبر با کشته‌شدگان بدر را نقل می‌کند. (همان) عمر سلیمان الاشقر نیز در باره ویژگی‌های انبیا می‌نویسد:

۱- زمین جسدشان را نمی‌خورد و این را از اکرام خدای تعالی می‌داند که هر قدر زمان بگذرد اجسادشان از پوسیدگی محفوظ خواهد بود و این روایت را می‌آورد که «ان الله حرم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیا».

۲- انبیا در قبرشان زنده‌اند، این حدیث صحیح از پیامبر رسیده که «الانبیا احياء فی قبورهم یصلون» انبیا در قبرشان زنده و مشغول نمازند. ایشان در ادامه به داستان دیدار پیامبر در شب اسرا با حضرت ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) اشاره می‌کند که مشغول نمازند. (الرسال و الرسالات ص ۹۲، ۹۳)

هدف از ذکر این مقدمات این است که وقتی پذیرفتیم:

۳- انبیا جسم و روحشان در عالم برزخ باقی است و زنده به حیات برزخی هستند.

۴- انبیا در عالم برزخ مشغول به نماز هستند یعنی به حمد و سپاس خدای سبحان مشغولند و سلام ما را می‌شنوند و پاسخ می‌دهند.

آیا می‌توان پذیرفت هیچ ثمره‌ای برای اهل زمین ندارند و سلام کردن بر آنها و پاسخی که آنها می‌دهند هیچ خیری بر آن مترتب نیست، آیا اینکه خدای سبحان به پیامبرش فرمود: «فصل علیهم ان صلواتک سکن لهم» پس بر آنان درود فرست و طلب رحمت کن که دعای تو برای آنان مایه آرامش است (توبه ۱۰۳) آیا این صلوات تنها منحصر به چند سال حیات پیامبر در دنیا است، این چگونه با رحمت بودن پیامبر برای عالمیان و چگونه با روایتی که خودشان پذیرفتند: «هرگاه کسی بر من سلام کند خدا روح را برمی‌گرداند تا جواب گویم» سازگار است. آیا پاسخ پیامبر وقتی در دنیا بود مایه سکن برای مؤمنین بود اما در عالم برزخ بی‌ثمر و لغو است، آیا این لغو بودن عمل به خدا بر نمی‌گردد که روح پیامبر را برمی‌گرداند تا پاسخ سلام

را بگوید در حالی که هیچ ثمری برای مؤمن ندارد. در حالیکه اولاً سلفیها بر اساس قرآن خدا را حکیم می‌دانند. ثانیاً خدای سبحان به طور مطلق صلوات و درود پیامبر را مایه‌ی آرامش برای مؤمنین قرار داده و آن را منحصر به دنیا نکرده است.

بن‌باز دلیل عدم مشروعیت طلب‌استغفار از نبی را، یکی این می‌داند که صحابه این کار را نکردند و دیگر اینکه پیامبر (ص) بعد از وفاتش چیزی در اختیارش نیست.

اما نقد دلیل اول ایشان:

اولاً: صحابه مشرّع نبودند که فعل یا عدم فعل آنان حجت شرعی برای همه مسلمانان سایر عصرها باشد.

ثانیاً: این که صحابه این کار را نکردند با گزارش‌های تاریخی دیگر نقض می‌شود. یکی اینکه امام حسین (ع) هنگام سفر از مکه به مدینه به سر قبر جدش پیامبر و مادرش فاطمه و برادرش امام حسن مجتبی رفت و با آنها وداع کرد. (قمی منتهی الامال ص ۳۵۷)

قاضی عیاض از علمای اهل سنت، از مالک نقل می‌کند که اشکالی ندارد کسی که از سفر می‌آید یا به سفر می‌رود در نزد قبر پیامبر بایستد پس بر او درود بفرستد و برای او دعا کند (الشفاء ج ۲ ص ۸۱) و باز ایشان از ابن‌وهب و او از فاطمه (ع) نقل می‌کند که فرمود: وقتی داخل مسجد شدی بر پیامبر (ص) درود بفرست و بگو «اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك» خدایا گناهان مرا ببامرز و درهای فضلت را بر من بگشاهمان ص ۸۷) و از ابن‌عمر نقل می‌کند که دستش را بر نشیمنگاه منبر پیامبر می‌گذاشت و بر صورت می‌کشید (همان ص ۸۶) و از اسحق بن ابراهیم فقیه نقل می‌کند، کسی که حج بجا می‌آورد بر اوست که به مدینه برود و در مسجدالنبی نماز بگذارد و بر پیامبر سلام کند و به دیدن روضه و منبر و قبر و محل نشستن او و جای مسح دست او و جای پای او و ستونی که به آن تکیه می‌داد برود و تبرک بجوید. (همان ص ۸۵) و از مالک نقل می‌کند که ابن‌وهب وقتی بر پیامبر سلام می‌کرد و دعا می‌کرد رو بروی قبر پیامبر می‌ایستاد - نه به سوی قبله - و نزدیک می‌شد و سلام می‌کرد اما قبر را مسّ نمی‌کرد. (همان ص ۸۵)

خلاصه اینکه قاضی عیاض در این کتاب فصلی را در لزوم بزرگداشت مقام پیامبر بعد از وفاتش همانند حیاتش آورده و در این باب می‌نویسد:

« ابن اسحاق و او از ابن حمید گزارش کرده که ابو جعفر منصور عباسی با مالک در مسجد رسول خدا گفتگو می‌کردند، مالک به او گفت ای امیرالمؤمنین در این مسجد صدایت را بلند مکن که خدای سبحان فرمود: صدایتان را در نزد پیامبر بالاتر از صدای پیامبر تبرید... و آنهایی را که پیامبر را از پشت دیوار صدا می‌زدند مذمت کرد. آنگاه مالک گفت حرمت او بعد وفات مانند حرمت او در حال حیات است. پس جعفر به مالک گفت ای ابو عبدالله هنگام دعا به سوی قبله باشم یا به سوی قبر رسول خدا، پس مالک گفت رویت را از او برنگردان که او وسیله تو و پدر تو آدم (ع) به درگاه خدا در روز قیامت است بلکه رو به سوی او نما و از او طلب شفاعت کن پس خدا شفاعت کند ترا چرا که خدای تعالی فرمود ای پیامبر اگر بر خود ستم کردند و به سوی تو آمدند و از خدا طلب مغفرت کردند و رسول خدا برای آنها طلب مغفرت کند خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت. » (الشفاء ج ۲ ص ۴۱)

پس در پاسخ بن‌باز که به عمل صحابه تمسک می‌جوید می‌توان گفت:

اولاً: عمل صحابه حجت شرعی نیست.

ثانیاً: خلاف نظر او گزارش شده است.

اما دلیل دوم بن‌باز که می‌گوید پیامبر بعد از وفات چیزی در اختیارش نیست تا برای امتش کاری انجام دهد شفاعتی یا دعایی یا طلب مغفرتی یا عنایتی برای هدایت و سعادت و کمال امتش بنماید.

اولاً هیچ دلیلی برای این ادعا اقامه نکرده است، جز این روایت که «هر کس بمیرد عملش قطع می‌شود».

ثانیاً این روایت با روایاتی دیگر که خودشان قبول دارند معارض است و آن روایت مشاهدات پیامبر اکرم (ص) در شب معراج است که حضرات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام را در حال نماز دیدند.

ثالثاً این روایت به فرض صحت توجیه‌اش این است که دنیا دار عمل است و آخرت دار مجازات؛ پس عمل انسان با مرگ قطع می‌شود به این معناست که انسان دیگر خودش نمی‌تواند



انفاقی بکند و خیری انجام دهد و تکالیف شرعی اش را انجام دهد اما در بحث توجه به نبی اکرم (ص) و اولیای الهی همان گونه که در زمان حیاتشان شفا دهند اصلی مریض خداست و نابینا را خدا به دست عیسی (ع) شفا می دهد (آل عمران، ۴۹) و یا به آب دهان رسول خدا چشم درد علی (ع) شفا می یابد (الاشقر، الرسل ص ۴۵) و همه امور عالم به اذن الله انجام می پذیرد، در آیه شریفه (نسا، ۶۴) که می فرماید آنها که بر خود ستم کردند به نزد رسول خدا بروند و استغفار کنند و رسول خدا برای آنان استغفار نماید، در نهایت می فرماید: «لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَاباً رَحِيماً» خدا را توبه پذیر خواهند یافت. پس توبه پذیری دست خداست و پیامبر وسیله است و خداوند دعای پیامبر را اجابت خواهد کرد چرا که انبیا مستجاب الدعوه هستند. (ابن خزیمه التوحید ص ۵۹) و خدای سبحان به جهت جاه و منزلتی که انبیای الهی بویژه نبی اکرم (ص) در نزد او دارند وقتی بنده ای به محضر رسول خدا برود و استغفار کند و رسول خدا هم به او عنایت داشته باشد خدا توبه او را می پذیرد. یعنی دعای بنده و دعای رسول خدا در باره بنده را اجابت می کند، حال چه مانع عقلی دارد که خدای رحمان که رسولش را رحمت برای عالمیان معرفی کرده، این رحمت بودن او توسع داشته باشد چون عالمیان که منحصر به انسان های عصر رسول خدا و صحابه آن حضرت نیستند. چنان که قاضی عیاض ذیل آیه «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین» به استناد روایت «حیاتی خیر لکم و موتی خیر لکم» حیات من و موت من هر دو برای شما خیر است» می نویسد: «حیاته رحمه و موته رحمه» چگونه می شود موت پیامبر رحمت و خیر باشد اما هیچ عنایتی به امتش نداشته باشد. سلفیه خودشان این سخن را قبول دارند که پیامبر در عالم برزخ زنده است همان گونه که خدای سبحان فرمود: شهدای راه خدا زنده اند و پیامبر مفتخر به حیاتی برتر از حیات شهداست هم جسمش سالم و مطهر باقی است و هم روحش، او سلام سلام کنندگان را پاسخ می دهد (نک بن باز مجموع فتاوی، ۴۱۷) یعنی به امتش عنایت دارد همان گونه که شهدا به بازماندگان عنایت دارند و آنها را بشارت می دهند که شهدا از خوف و حزن آن عالم درامانند. (آل عمران، ۱۷۰)

پس :

اولاً امتناع عقلی ندارد که خداوند به کسانی که به زیارت پیامبر آمده عنایتی نموده و به جهت جاه و عظمت پیامبر دعایشان را مستجاب و حاجتشان را برآورده سازد.

ثانیاً روایاتی که در باب زیارت قبر پیامبر گرامی اسلام آمده مؤید این مطلب است چنان که قاضی عیاض در «الشفای بتعریف حقوق المصطفی» بایی را برای حکم زیارت و فضیلت قبر پیامبر باز کرده است و چند روایت در این باب آورده است از جمله ابن عمر از پیامبر (ص) نقل کرده «من زار قبری وجبت له شفاعة» هر کس مرا زیارت کند شفاعتم بر او واجب می شود. و انس بن مالک از رسول خدا (ص) نقل کرده: «من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی فی حیاتی» کسی مرا بعد از وفاتم زیارت کند گویی در حیاتم مرا زیارت کرده است» (الشفاء، ص ۸۳ و ۸۴) اگر پیامبر در عالم برزخی مایه رحمت و خیر و برکتی برای امتش نیست پس چرا پیامبر زیارتش را در حال حیات و ممات یکسان تلقی نموده است و شفاعتش را برای زائرین قبرش واجب ساخته است.

ثالثاً شواهد تاریخی متعددی وجود دارد که برخی از مضطربان به زیارت قبر نبی اکرم و اولیای الهی بویژه خاندان پیامبر رفته و با تضرع در آن مکان‌های مقدس خدا را خواندند و دعایشان مستجاب شد. وقتی در آب دهان پیامبر شفا و برکت است و با آن چشم درد امیرالمؤمنین علی (ع) در جریان جنگ خیبر شفا می یابد (ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۸؛ ابن تیمیه، التوحید، ص ۴۷۱؛ محمد بن عبدالوهاب، همان، ۱۸۶) و تنور خانه جابر بن عبدالله انصاری پر از نان می شود که پیامبر و اصحابش بعد از حفر خندق - در ماجرای جنگ خندق - از آن سیر می شوند (نک دستغیب نبوت ص ۱۴۱ - ۱۴۳) و خالد بن ولید چند رشته موی پیامبر را در کلاه خود می گذارد و آن را مایه برکت می داند (عیاض، الشفاء، ج ۲، ص ۵۶، ۵۷) پیامبری که جای قدمش تا نوار موی سرش یعنی همه اجزای وجودش برای مسلمانان مایه رحمت و برکت بود چرا زیارت قبرش هیچ ثمری برای محبان امتش نداشته باشد و دست کشیدن بر مزارش شرک و حرام بوده باشد؟ آیا این توهین به پیامبر نیست که توسل به پیامبر را همچون توسل مشرکان به بت‌ها بدانیم؟! جای تأسف است که سلفیه بر اساس برداشت‌های تنگ‌نظرانه خود مسلمانان عاشق پیامبر و اهل بیتش را مشرک و کافر و مرتد قلمداد می کنند!! و حال آنکه عبدالله بن احمد بن حنبل - که سلفیه افتخار پیروی او را دارند - می گوید: از پدرم سؤال کردم در مورد مردی که منبر پیامبر را دست می کشید و دستش را به عنوان تبرک می بوسید و همین کار را در مورد قبر رسول الله به امید ثواب انجام می داد جواب داد اشکالی ندارد. (امین، کشف الارتیاب، ص ۴۳۵) و سهمودی در وفاء الوفاء (ج ۲ ص ۴۷) بایی را در استشفاء به خاک مدینه آورده که غبار

مدینه شفاء از جزام است. (همان ص ۴۴۵) و سایر روایت و گزارش‌های معتبر و متواتر تاریخی در مورد عنایت پیامبر و اولیای الهی حاکی از عنایت آنان به اهل زمین بویژه مسلمانان و مؤمنان است.

### پاسخ به سؤال دوم:

آیا پیامبر اسلام (ص) نسبت به بعد از خودش مسؤلیتی داشت و کسی را به تصریح یا به اشاره جانشین خویش قرار داد تا به اصلاح امور امت پردازد یا به حال خودشان رها کرد؟ سلفیه می‌گویند: پیامبر مسؤلیتی نداشت و جانشینی معین نکرد و کار دین و دنیای مردم را به خودشان واگذار کرد. چنان که ابن حجر آل ابوطامی در «العقائد السلفیه بادلتهما التقلیه و العقلیه» (جزء ثانی ص ۴۰۱) می‌نویسد: برای جانشین پیامبر در حراست از دین و اداره امور سیاسی مردم در دنیا «امامت» قرار داده شده است، و... امامت از واجبات کفایی بر مسلمانان است (ابن حجر، الفاظ امام، خلیفه و امیرالمؤمنین را مترادف و هم معنا می‌داند. (همان)) و این از امور مهمی است که هیچ امتی از آن در هیچ زمانی بی‌نیاز نیستند. ایشان در این گفتارش تعیین امام را بر عهده مردم نهاده و آن را واجب کفایی دانسته است از سوی دیگر ایشان نصب امام را واجب شرعی (نه عقلی) دانسته و این را اعتقاد همه اهل سنت و جماعت و بسیاری از معتزله می‌دانند. (نک همان ص ۴۰۲) و نکته مهم مورد بحث ما این است که وی می‌گوید نصب امام بر امت واجب است (همان) بر خلاف شیعه که نصب امام را بر خدا واجب می‌دانند. (ابن میثم، النجاة، ص ۴۵) ایشان آیات زیر را دال بر وجوب نصب ولی امر بر مسلمانان می‌دانند:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» ای کسانی که ایمان آوردید از خدا و رسول و صاحبان امر اطاعت کنید. (نساء ۵۹)

ابن حجر در ذیل آیه می‌نویسد که امر به طاعت اقتضای امر به ایجادهش دارد. پس ایجاد امام مسلمین بر آنان واجب است. (همان ص ۴۰۲ - ۴۰۳) ایشان در ادامه آیه ۴۸ سوره مائده که در آن به رسول خدا (ص) امر به قضاوت بین مردم شده و همه آیات حدود و قصاص و مانند آنها از احکام و آیات وجوب امر به معروف و نهی از منکر را دلایل لزوم وجود امام در میان امت اسلام می‌دانند. (نک همان ص ۴۰۳) وی معتقد است که احادیث زیادی از پیامبر (ص) بر وجوب نصب امام نقل شده است از جمله این حدیث که پیامبر (ص) فرمود:

«ان من یعش منکم فسیری اختلافاً کثیراً فعلیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهديين تمسکوا بها، و عضوا علیها بالتواجد و ایاکم و محدثات الامور فان کلّ بدعة ضلالة» هر یک از شما که بعد از من زیست می‌کنید بزودی شاهد اختلافات زیادی در میان امت خواهید بود پس بر شما باد که به سنت من و سنت جانشینان هدایت یافته من چنگ زنید و آن را محکم بگیرید و از امور نوظهور پرهیزید که هر بدعتی گمراهی است. (همان ص ۴۰۴)

ابن حجر شرایط امام برای تصدی امامت را هشت چیز می‌داند:

۱- بلوغ ۲- اسلام

۳- قدرت بر اجرای احکام اسلام مانند اقامه حدود و ایصال حق به مستحقش و جلوگیری از ظلم ظلمه

۴- قریشی بودن به دلیل الائمه من قریش. (همان ص ۴۰۲ - ۴۰۷) در اینجا می‌نویسد: « همه علمای مسلمان بر شرط قریشی بودن اتفاق نظر دارند. اما می‌گویند افضل بودن امام بر دیگران شرط نیست و یا هاشمی بودن شرط نیست. » (همان ص ۴۰۸)

۵- مذکر بودن - امامت به زنان نمی‌رسد.

۶- حریت یعنی برده نبودن و آزاد زیستن.

۷- دانش کافی برای تدبیر امور مسلمانان بوجه احسن داشته باشد (همان ۴۰۸ - ۴۱۰)

چون قرآن دانایان را بر نادانان برتری داده است و فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَدْعُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ؟ آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند برابرند.» (زمر، ۹) وی در ادامه می‌نویسد: « آیا امام باید در مرتبه اجتهاد باشد پاسخ می‌دهد اعتقاد جمهور علمای اهل سنت همین است و شاطبی می‌گوید امامت کبری برای کسی منعقد نمی‌شود مگر آنکه در مرتبه اجتهاد باشد.» (همان ص ۴۱۰ - ۴۱۱)

۸- عدالت به دلیل آیه خطاب خدای سبحان به ابراهیم در سؤال ابراهیم از ابقای امامت در ذریه او می‌فرماید: «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره ۱۲۴) و به دلیل قول خدای سبحان «إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا! اگر فاسق خبری آورد در آن تحقیق کنید (حجرات ۶) و جایز نیست که حاکم کسی باشد که سخنش پذیرفته نشود. دلیل دیگر اینکه مقصد اساسی از نصب خلیفه

دفع ظلم ظالم است نه مسلط کردن ظالم بر مردم و ظالم امر دین و دنیای مردم را مختل می‌کند پس چگونه شایستگی ولایت دارد. و ولایت برای دفع شر ظالم است نه برعکس. (همان ۴۱۲)

ابن حجر می‌گوید، بر همه افراد امت فروتنی و حرف‌شنوی و اطاعت و امتثال امر امام واجب است به دلیل کتاب و سنت (همان ص ۴۱۴) ایشان آیه اطاعت از اولی الامر (نساء ۵۴) را دلیل قرآنی این امر می‌داند. و برای اثبات از طریق سنت می‌نویسد احادیث زیادی در وجوب سمع و طاعت برای ائمه در غیر معصیت خدا آمده است از جمله روایت زیر که بخاری و مسلم از ابی هریره نقل کرده‌اند که فرمود:

«من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع امیری فقد اطاعنی و من عصی امیری فقد عصانی» هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر کس مرا معصیت کند خدا را معصیت کرده است هر کس امیر مرا اطاعت کند هر آینه مرا اطاعت کرده است و هر کس امیر مرا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است. (همان ص ۴۱۴)

ایشان می‌نویسد این روایت اجماعی است مگر آنکه امیر امر به معصیت کند آنگاه اطاعتی برای او نیست چنان که آمده است «لا طاعة لمخلوق فی معصیة خالق» (همان ص ۴۱۴) ایشان در تأیید دیدگاه خویش قول ابن تیمیه را می‌آورد که گفته است «طاعت خدا و رسول بر هر فردی واجب است و طاعت والیان امور واجب است چون خدا امر به اطاعتشان کرده است» (همان ص ۴۱۶) احمد بن حسین بیهقی (د - ۴۵۸) به استناد روایتی در ذیل آیه «اولوالامر» (نساء ۵۹) اطاعت والیان امری را واجب می‌داند که رسول خدا تعیین کرده باشد و می‌نویسد: این آیه در باره عبدالله بن حذافه بن قیس بن عدی السهمی نازل شد که رسول خدا او را برای سرریه‌ای فرستاده بود. (الاعتقاد، ص ۱۳۸) و در ادامه همان حدیث «من یطع امیری فقد اطاعنی» را که ابن حجر نقل کرده‌ایم نیز آورده است. (همان ص ۱۳۹) ایشان در این کتاب بابی را باز می‌کند که به بیان احادیثی می‌پردازد که در آن از پیامبر (ص) نقل شده که در مرض موت ابابکر را برای برگزاری نماز برگزیدند و این را اشاره برای خلافت ابابکر می‌داند. (نک همان ص ۱۹۱) البته کسی از مدعیان خلافت ابابکر اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند یا اصل روایت واقعیت ندارد و یا نمی‌توانست مستندی برای خلافت پیامبر در جمیع امور دین و دنیای مردم باشد. و الا عمر در سقیفه بنی ساعده در مقابل انصار بدان استناد می‌کرد.

خلاصه سخن اینکه به اعتقاد سلفیه، پیامبر به صورت کلی در باره تعیین امام و خلیفه بعد از خودش سخن گفته است و شرایط افراد شایسته مقام خلافت را به طور کلی بیان کرده مانند این سخن که فرمود: «علیکم بستی و سنه خلفاء الراشدين المهديين» اما نصب امام بر پیامبر نه واجب بوده و نه مستحب و پیامبر نه از خدا دستوری برای این کار داشته است و نه به اندیشه خودش چنین کاری را کرده است. از سوی دیگر معتقدند تعیین خلیفه واجب شرعی است نه عقلی و بر امت واجب بوده است که بعد از پیامبر برای خودشان تعیین خلیفه رسول الله نمایند.

### نقد

ضمن تایید برخی از اعتقادات سلفی‌ها در بحث جانشینی رسول خدا و هفت شرط ابن حجر (مگر شرط چهارم) در شرایط امام و خلیفه بعد از رسول خدا بحث ما در بخش اول این اعتقاد است که می‌گویند پیامبر (ص) وفات کرد در حالی که کسی را برای جانشینی انتخاب نکرد. این از دو حال خارج نیست یا از طرف خدا مأموریتی در این مسأله نداشته است و وظیفه خودش هم نمی‌دانسته که جانشین تعیین کند یا اینکه مأمور بوده اما به رسالت خویش عمل نکرده است. شق دوم را کسی از فرق مسلمانان نگفته است، بحث در شق اول مسأله است که سلفیه می‌گویند، پیامبر (ص) نه از طرف خدا و نه به حکم عقل خویش چنین مسؤلیتی نداشته است اما امامیه می‌گویند، رسول خدا (ص) هم مأمور به تعیین جانشین از سوی خدا بوده است و هم این کار را انجام داده است. (نک بحرائی *خلفاء الرسول* ص ۱۷ و ۱۸) نتیج در سیره عقلا و آیات الهی و سنت نبوی این نکته را آشکار می‌کند که هم عقل حکم می‌کند که پیامبر نسبت به سرنوشت امتش بعد از خودش احساس مسؤلیت کرده باشد و هم خدای تعالی این مسؤلیت را بر دوش پیامبر نهاده بود که برای بعد از خودش برای سامان دهی امور دین و دنیای مردم کسی را معین کند.

### دلایل عقلی:

همان دلایلی که ضرورت نصب نبی را از جانب خدا اثبات می‌کند تداوم نبوت در قالب نصب امام را نیز ثابت می‌کند.

اولاً پیامبر هادی و سراج منیر است و معنای هدایت: دلالت کردن از روی لطف (راضب، مفردات، ماده هدی) و نشان دادن مقصد همراه با ارائه طریق، یعنی رساندن به مقصد است. (طباطبایی المیزان ج ۱ ص ۳۷) و حاصل این دو معنا این است که هادی امتش را از روی لطف به صراط مستقیمی که رساننده آنان به سعادت و رستگاری است دعوت می‌کند تا به مقام قرب الهی برسند. پس پیامبر باید آنچه در طریق سعادت و رستگاری مردم لازم است بیان کند حال آیا نصب جانشین یا امام در سعادت و رستگاری مردم در دنیا و آخرت مدخلیت دارد یا خیر؟ سلفیه اعتراف دارند که چنین است اما اختلاف امامیه با سلفیه در این است که آیا نصب بر نبی اکرم واجب است یا بر امت و این وجوب از جانب خداست یا خودش؟ امامیه به دلایل عقلی و نقلی متفقند که اولاً نصب بر نبی اکرم واجب است و این وجوب از ناحیه خداست (ابن میثم، قواعد، ص ۱۷۵) اما سلفیه همانگونه که اشاره کردیم معتقدند اولاً وجوب نصب به دلایل عقلی نیست بلکه تنها به دلیل شرعی است و نصب بر مردم واجب است نه بر رسول خدا.

ثانیاً پیامبر اسلام، خاتم النبیین است به دلیل آیه شریفه «ما کان محمدٌ اباً احدٍ من رجالکم و لکن رسول اللّٰه و خاتم النبیین» محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه فرستاده خدا و پایان بخش پیامبری است. (احزاب، ۴۰) یعنی سلسله ارسال رسول و اعزام نبی با آمدن او پایان یافت، وقتی چنین است پس دین او دین جهانی برای همه انسان‌های بعد از بعثت او در همه اعصار تا پایان عمر فرزندان آدم ابوالبشر است و رسول اکرم (ص) نیز در مواقع مختلف بر آن تأکید کرد از جمله هنگام خروج غزوه تبوک به علی (ع) فرمود: آیا راضی نیستی تو برای من به منزله هارون برای موسی باشی الا اینکه پیامبری بعد از من نخواهد آمد این روایت مورد اتفاق فرق اسلامی است چرا که بخاری و مسلم در صحیحشان و ابن‌ماجه در سنن و حاکم در مستدرک و احمد بن حنبل در مسند آن را نقل کرده‌اند. (نک سبحانی، معالم النبوة ص ۱۴۸)

پس خدایی که او را خاتم قرار داده بر اوست که خلاء رسالت را پر کند نتیجه این که همواره باید در میان امت این چراغ هدایت روشن بماند و این ممکن نیست مگر با وجود جانشینان پیامبر و قرآن. ممکن است گفته شود قرآن معجزه خالده است و با بودن قرآن در میان مردم، از هر چیزی دیگر خواه نبی یا وصی نبی بی نیاز هستند. اما تأکید پیامبر بر عترت و اهل بیتش نشان می‌دهد که آن جناب برای استقامت امت در صراط مستقیم و نجات از ضلالت و

گمراهی این دو را در کنار هم قرار داده است. و تمسک به آندو را مایه سعادت دانسته است. چنان که ابن تیمیه در پاسخ این سؤال که چرا اهل بیت را دوست دارید می نویسد محبت آنها در نزد ما واجب است و... در نزد ما به استناد صحیح مسلم از زید بن ارقم ثابت شده که رسول خدا (ص) در غدیر خم (بین مکه و مدینه) خطبه خواند و فرمود:

«إِيهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی اهل بیته اذکرکم الله فی اهل بیته اذکرکم الله فی اهل بیته» ای مردم من دو چیز گرانبها در میان شما باقی می گذارم کتاب خدا و عترت من از خانواده ام، خدا را در نظر بگیرید در باره اهل بیت، خدا را در نظر بگیرید در باره اهل بیت. (فتاوی الکبری ج ۴ ص ۳۹۱)

و پیدا است که اهل بیت و عترت رسول خدا علی (ع) فاطمه، حسن و حسین و پاکان از هرگونه رجس و پلیدی از این خاندان هستند. چنان که قرآن می فرماید:

« إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ اراده حتمی خداست که از شما اهل بیت هرگونه پلیدی را دور و شما را پاک گرداند. » (احزاب، ۳۳)

ابن تیمیه نیز در تعیین مصادیق اهل بیت می نویسد:

«در اینکه علی بن ابی طالب از اهل بیت است در میان مسلمانان هیچ اختلافی نیست و این در نزد مسلمانان روشن تر از آن است که به دلیل نیازمند باشد بلکه او افضل اهل بیت و افضل بنی هاشم بعد از پیامبر است.» (همان ۳۹۱)

ابن تیمیه حدیث کسا را نیز قبول دارد و می نویسد که از پیامبر ثابت شده که او علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را زیر کسایش جمع کرد و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیته فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا» پروردگارا اینها اهل بیت من هستند پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و آنها را پاک پاک بنما. (حدیث کسا) پس از یک سو پیامبر با سه بار تاکید تمسک به اهل بیت را یادآوری کرده است. چرا که می دانست و سوسه های شیطان موجب خواهد شد مردم اهل بیت را رها کنند و از سوی دیگر اهل بیت و قرآن را جدایی ناپذیر دانسته چنان که پیامبر در ادامه ی آن روایت به گزارش احمد بن حنبل در فضائل الصحابه فرمودند:



«فانظروا کیف تخلفونی فیهما و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» پس توجه داشته باشید که بعد از من چگونه با آنان رفتار می‌کنید و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت بر حوض بر من فرود آیند.

سلفیه این حدیث را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند اما متأسفانه در عمل آن را کنار گذاشته و یا به محبت بی‌خاصیت تبدیل کرده‌اند. پس ضرورت جدایی‌ناپذیری قرآن و عترت تمسک به عترت را که پیامبر در حدیث کساء و دیگر احادیث معین و مشخصی فرمودند را ضروری می‌سازد.

ثالثاً آیا تعیین جانشین از سوی حاکم امری ممدوح و عقلایی و مشروع بوده است یا خیر و آیا پیامبر عاقل‌ترین مردم و عارف‌ترین مردم نسبت به زمانش و دلسوزترین مردم نسبت به سرنوشت امتش بوده یا خیر، اگر بگویند چنین نبوده است پس خدا و رسولش را تکذیب کرده‌اند و اگر بگویند بوده است چگونه است که پیامبر امری مشروع و ممدوح و عقلایی تعیین جانشین بعد از خودش را انجام نداده است؟ و اگر مشروع و مقبول و عقلایی نبوده است. پس چرا ابابکر این امر غیر مشروع و غیر عقلایی را انجام داده است و عمر را به جانشینی خویش برگزیده است و اگر بگویند ابابکر نسبت به امت دلسوزتر از پیامبر و نسبت به سرنوشت اسلام و مسلمانان مسؤل‌تر از پیامبر بوده است تنقیص پیامبر و تکذیب خداست که نبوت را در جای خویش قرار نداده است. پس سلفیه چاره‌ای ندارند یکی از دو محذور را بپذیرند و بگویند یا پیامبر مسؤلیت الهی یا عقلانی برای تعیین جانشینش نداشته یا اهمال در وظیفه کرده است اگر شق اول را قائل شوند چگونه است ابابکر چنین مسؤلیتی داشته اما پیامبر نداشته است، اگر تعیین امام به گفته ابن‌حجر بر عهده مردم است پس چرا ابابکر شخصاً به این کار اقدام کرد و کار مردم را به مردم وانهاد و اگر بعهده رئیس حکومت است که جانشین خود را معین یا نامزد کند چرا این مسؤلیت را از پیامبر نفی می‌کنند؟ و اگر بگویند پیامبر به جای تعیین شخصی به تبیین مشخصات و ویژگی‌های خلیفه بعد از خودش اکتفا کرد پس چرا ابابکر سیره پیامبر را عمل نکرد و شخص خاصی را خلیفه بر مردم قرار داد. و حتی مانند عمر چند نفر را نامزد این کار نکرد تا مردم یکی را برگزینند، همان‌گونه که بعد از عثمان علی (ع) را برگزیدند. پس سلفیه یا باید کار پیامبر را تخطئه کنند و آن جناب را متهم به اهمال به سرنوشت امت نمایند یا کار ابابکر و

عمر را که برای مردم خلیفه تعیین یا نامزد کردند. اما چگونه می‌توانند پیامبر را تخطئه نمایند و او را متهم به اهمال در امر امتش کنند. پیامبری که برای سفرهایی کوتاه جنگی شهر مدینه را بدون جانشین و سرپرست رها نکرد و در هنگام اعزام به جنگ تبوک علی (ع) را جانشین خویش قرار داد و فرمود:

«اما تَرْضَى ان تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ اَنْه لَا نَبِيَّ بَعْدِي» آیا نمی‌خواهی برای من همچون هارون برای موسی باشی الا این که بعد از من پیامبری نمی‌آید. (ابن حنبل، همان ص ۱۴)

اما برای این سفر اخروی مردم را به خودشان وا گذارد پس تنها یک وجه عقلایی به نظر می‌رسد که بگوییم پیامبر از طرف خدای سبحان یا به حکم عقل مأمور تعیین جانشین یا دست‌کم معرفی و نامزد کردن او برای انتخاب مردم بوده و این کار را انجام داده است. اما اگر مردم نپذیرفتند مسأله دیگری است که این مجال را ظرفیت آن مقال نیست. ما در اینجا برخی آیات که پیامبر را به تصریح یا اشاره مأمور به تعیین جانشین نموده و یا ثمره‌ی تعیین جانشین را بیان کرده است می‌آوریم.

### ۱- آیه تبلیغ:

یکی از آیات مشهوری که بسیاری از مفسران شأن نزول آن را تعیین جانشینی پیامبر بعد از وفاتش دانسته‌اند این آیه شریفه است که در روز دوازدهم ذی الحجه سال حجه الوداع (۱۰ق) وقتی پیامبر اکرم (ص) به غدیر خم رسیدند ساعتی از روز گذشته بود که جبرئیل امین نازل شد و این پیام الهی را بر آن حضرت خواند.

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَخَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ای رسول ما آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شد به مردم برسان که اگر این کار را نکنی رسالت را به انجام نرسانده‌ای، و خدا تو را از مردم حفظ میکند که همانا خداوند کافران را هدایت نمی‌کند. (مائده، ۶۷)

یقیناً مسأله‌ای که بر پیامبر نازل شده بود و پیامبر به دلالتی از اظهار آن ابا داشتند مسأله بسیار مهمی بود که عدم انجام آن را خدای سبحان عدم انجام رسالت الهی او بیان کردند اینجاست که به گزارش مورخان و محدثان بعد از نزول این آیه پیامبر مسلمانان را در محل غدیر

خم گرد آوردند و آیه را به مردم ابلاغ و هدف از اجتماع مسلمانان را بیان کردند. چنان که علامه امینی به نقل از طبری می‌نویسد وقتی آیه نازل شد پیامبر مسلمانان را جمع و فرمودند: خدای تعالی بر من نازل کرد «بلغ ما انزل الیک» و جبرئیل از جانب پروردگار امر کرد که در اینجا بایستم و به همه شما از سیاه و سفید اعلام کنم:

«ان علی بن ابی طالب اخی و وصی و خلیفتی و ...» همانا علی (ع) برادر، وصی و جانشین من است (الغدیر ج ۱ ص ۴۲۴). پس بدانید ای مردم خدای تعالی او را ولی و امام شما قرار داد و طاعتش را بر تک تک شما واجب کرد. پس خدای تعالی مولای شما و علی امام شماست. سپس امامت در فرزندان من از صلب اوست تا روز قیامت. (الغدیر ج ۱ ص ۴۲۴). علاوه بر طبری حافظ بن ابی حاتم رازی (د - ۳۲۷) به اسنادش از ابی سعید خدری ابو عبدالله محاملی (د - ۳۲۰) و ابوبکر فارسی شیرازی (د - ۴۰۷) ابن مردویه (د - ۴۱۰) و ابواسحاق ثعلبی نیشابوری (د - ۴۲۷) و ابونعیم اصفهانی (د - ۴۳۰) ابوسعید سجستانی (د - ۴۷۷) و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن عباس و جابر انصاری و ابوالقاسم ابن عساکر شافعی (م ۵۷۱) و فخر رازی (م ۶۰۶) در تفسیر کبیر و مفسر دانشمند محمدعبده مصری در تفسیر المنار و دهها مفسر و مورخ دیگر از اهل سنت تایید کرده‌اند که این آیه شریفه در روز غدیر خم در تعیین جانشینی بعد از رسول خدا و شخصیت با کرامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب نازل شده است (نک الغدیر ص ۴۲۳ - ۴۳۸).

## ۲- آیه اكمال دین:

بسیاری از مورخان و مفسران نقل کرده‌اند، بعد از آنکه پیامبر اکرم (ص) علی بن ابی طالب را به ولایت مؤمنان منصوب کرد این آیه نازل شد «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» امروز دین شما را کامل و نعمت را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین شما پذیرفتم (مانده ۳)

به گزارش علامه امینی در الغدیر (ص ۴۴۸، ۴۴۹) از قول ابن مردویه اصفهانی (د ۴۱۰) از ابی سعید خدری این آیه در روز غدیر خم بعد از آنکه پیامبر علی را به ولایت نصب کرد نازل شد این سخن از سوی ابن کثیر در تفسیرش (۲/ ۱۴) و سیوطی در الدر المنثور (۲/ ۲۵۹) و ابونعیم اصفهانی و خطیب بغدادی (د - ۴۶۳) در تاریخش (۱/ ۲۹۰) و ابوسعید سجستانی

د - ۴۱۷) در کتاب الولاية و حاکم حسکائی و ابن عساکر شافعی دمشقی (د - ۵۷۱) و جلال‌الدین سیوطی (د - ۹۱۱) و برخی دیگر از مفسران تأیید شده است (همان ص ۴۵۰ - ۴۶۰) نتیجه اینکه پیامبر (ص) از سوی خدای سبحان مأموریت داشته است که بعد از خودش امت اسلام را بی‌رهبر و امام نگذارد و انسان معصومی که مرجع فکری و الگوی عملی مردم باشد معرفی کند.

### ۳- آیه «اولوالامر»:

خدای سبحان به مردم امر کرد: که از خدا و رسول و صاحبان امر اطاعت کنند. «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوالامر منكم» (نساء، ۵۹) گرچه برخی تفاسیر مانند تفسیر جلالین (ص ۱۱۰، ۱۱۱) مصداق «اولوالامر» را عام بیان کردند و برخی مفسران مانند شوکانی آن را به کسانی که دارای ولایت شرعی هستند مثل ائمه و سلاطین و قضات و بر اساس روایت جابر اهل قرآن و علم دانسته است، مادام که امر به معصیت نکنند، چون پیامبر (ص) فرمودند: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الله» هیچ مخلوقی را در معصیت خدا نمی‌توان اطاعت کرد. (فتح القدير جزو ۵ ص ۴۷۲) اما برخی دیگر از مفسرین فرمودند چون اطاعت اولی‌الامر مطلق آمده و معطوف به اطاعت رسول‌الله شده است و اطاعت رسول خدا (ص) اطاعت مطلقه است چون رسول خدا امر به معصیت نمی‌کند لذا اولی‌الامر هم باید کسانی باشند که امرشان هیچگاه معصیت خدا نباشد (نک علامه طباطبائی المیزان ج ۴ ص ۴۱۰) یعنی باید دارای مقام عصمت باشند تا شایسته اطاعت مطلق باشند و تنها خدا و رسول او هستند که می‌دانند چه کسی دارای مقام عصمت است از این رو بر پیامبر فرض بود که برای مردم مصداق اولوالامر را معین کند، اینجاست که بعد از نزول این آیه جابربن عبدالله انصاری خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند یا رسول الله ما خدا و رسول او را که اطاعتشان بر ما واجب است شناختیم اما اولوالامر کیانند که طاعتشان قرین طاعت شماست؟ پیامبر (ص) فرمودند:

«هم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر سترکه یا جابر فاذا لقبته فاقراه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی بن محمد ثم الحسن بن علی بن محمد و کتبی حجة الله فی ارضه و

بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی ذلک الذی یفتح الله علی یده مشارق الارض و مغاریها...! اینان جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من هستند که اولشان علی بن ابی طالب بعد حسن بن علی... بعد محمد بن علی که در تورات به باقر معرفی شده است و تو او را درک خواهی کرد آنگاه سلام مرا به او برسان سپس جعفر بن محمد... حسن بن علی سپس هم نام و هم کنیه من حجت خدا در زمین و بقیه الله در میان مردم فرزند حسن بن علی است و اوست که خدا به دست او مشرق و مغرب زمین را فتح می کند، (همان ص ۴۲۰)

علمای سلفی قبول دارند که این آیه در باب تعیین صاحبان امر ولایت و حکومت است چنان که پیشتر از ابن حجر آل ابوطامی ذکر کردیم اما ایشان می نویسد به اعتقاد اهل سنت تعیین امام مسلمین بر امت واجب است نه بر خدا و پیامبر، اگرچه این وجوب و وجوب شرعی است نه عقلی، یعنی شرع مقدس اصل تعیین امام و خلیفه را واجب کرده اما شخصش را به عهده مردم گذارده است، و بعد بر مردم واجب کرده است که او را اطاعت کنند و اطاعت او را در ردیف اطاعت رسول خدا قرار داده است در حالی که در امام شرط عصمت قائل نیستند. اما اشکال در اینجاست که این نظریه مستلزم این است که:

اولاً خدا امر به اطاعت از معصیت کار یعنی امر به معصیت کند در حالی که خود نهی از معصیت کرده و این موجب اجتماع ضدین است و ضدین محال است.

ثانیاً از دیدگاه سلفی ها حسن و قبح شرعی است نه عقلی یعنی چه کاری موجب مذمت و عقاب اخروی است و چه کاری مورد مدح و پاداش اخروی تشخیص آن با شرع است نه عقل بشری. ثالثاً معتقدند قول، فعل و تقریر که مجموعاً سنت پیامبر را تشکیل می دهند حجت است پس هر کاری پیامبر کرد یا هر امری کرد عین شرع است.

نتیجه این سه مقدمه این است که اوامر حکومتی پیامبر عین شرع باشد و اطاعت از پیامبر عین شرع باشد. حال چون اطاعت از اولی الامر در راستای اطاعت پیامبر آمده پس اطاعت او عین شرع یا عین اطاعت از شارع است و چون بر اساس مقدمه اول مستلزم تضاد نشویم ناچار باید اولوالامر معصوم باشند تا همسان با اطاعت رسول مطاع باشند. بر این اساس چون تشخیص انسان معصوم بر خدا و رسول است پس تعیین اولوالامر باید بر عهده خدا و رسولش باشد نه بر عهده یک نفر یا چند نفر غیر معصوم. سلفی ها برای حل این اشکال گفته اند اطاعت از ولی امر

مسلمین واجب است مگر در معصیت خدا یعنی آیه‌ای که حکمش مطلق است مقید کرده‌اند در حالی که آیه مقید به قید و شرطی نیست و در آیات دیگر نیز چنین قیدی نیامده است در حالی که در جایی که لازم بود اطاعت مقید باشد قرآن آن را ذکر کرده است چنان که در مورد اطاعت پدر و مادر فرموده اگر خواستند به خدا شرک بورزی از آنان اطاعت نکن (عنکبوت، ۸). اما در این آیه و آیات دیگر هیچ قید و شرطی نیامده که اطاعت پیامبر و اولی الامر را مقید کرده باشد در حالی که سعادت دنیا و آخرت مسلمانان در این مسأله نهفته است (نک طباطبایی المیزان ج ۴ ص ۴۰۱). نتیجه اینکه امر به اطاعت مطلق مستلزم عصمت است و تشخیص عصمت و طهارت از هرگونه گناه آنگونه که در شأن اهل بیت آمده است بر عهده خدا و رسول است پس تعیین جانشین پیامبر و والی و امیر مؤمنان بر عهده خدا و رسول اوست نه مردم آن‌گونه که سلفیه گفته‌اند.

### ب: دلایل روایی

هر کس سیره پیامبر اسلام در تاسیس دولت اسلامی و تشریح احکامش و نحوه اداره امور مسلمانان را مطالعه کند می‌یابد که پیامبر نسبت به تعیین خلیفه بعد از خودش مسؤلیت الهی خویش را کاملاً انجام داده است به دلیل روایات زیر که به تواتر از محدثان نقل شده است:

#### ۱ - حدیث انذار:

در آغازین سالهای بعثت وقتی آیه شریفه «و انذر عشیرتک الاقربین» ای پیامبر نزدیکانت را انذار کن. (شعرا، ۲۱۴) نازل شد پیامبر (ص) قوم خویش را جمع کرد و فرمود:

«و قد امرنی الله تعالی ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصی و خلیفتی فیکم؛ خدای سبحان مرا امر کرده است که شما را دعوت به سوی او نمایم پس کدامیک از شما مرا در این امر پشتیبان خواهد بود تا اینکه برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد. (عاملی، المراجعات ص ۱۲۳)

در آن جلسه کسی جز علی بن ابی طالب به دعوت آن حضرت (ص) پاسخ مثبت نداد آنگاه حضرت دست بر گردنش نهاد و فرمود:

«ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا» این [جوان] برادر من و وصی و جانشین من در میان شماست پس به او گوش فرا دهید و او را اطاعت کنید. (همان)

قوم برخاستند و از باب تمسخر به ابوطالب گفتند که محمد (ص) ترا امر می‌کند که به فرزندت گوش فرا دهی و مطیع او باشی. (همان) این حدیث را احمد بن حنبل با عبارت «یکون خلیفتی فی اهلی» در مستدش (ح ۸۸۳) و طبری در تاریخش (ج ۲، ص ۶۴) با عنوان «فایکم بیایینی علی ان یکون اخی و صاحبی و وارثی...» آورده است.

سید عبدالحسین شرف‌الدین در المراجعات (ص ۱۲۴) بعد از ذکر این روایت می‌نویسد این روایت را بسیاری از کسانی که آثار نبوی را حفظ کرده‌اند از جمله ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابی نعیم و بیهقی در سننش و دلائلش (دلائل النبوة) و ثعلبی و طبری در تفسیر سوره الشعراء از تفسیر کبیرشان و ابن اثیر در کاملش و ابوالفداء در جزء اول از تاریخش و ابوجعفر اسکافی معتزلی در کتابش «نقض العثمانیة» و طحاروی و ضیاء مقدسی در کتاب «المختار» و سعید بن منصور در سننش آورده‌اند.

احمد بن حنبل در روایت دیگر از پیامبر نقل می‌کند که پیامبر به پسر عموهایش فرمود:

«ایکم یوالینی فی الدنیا و الاخرة؟ قال و علی معہ جالس فابوا فقال علی: انا اوالیک فی الدنیا و الاخرة» کدامیک از شما ولایت را در دنیا و آخرت می‌پذیرد؟ حضرت این سخن را در حالی گفت که علی (ع) همراه او نشسته بود پس اهل مجلس کسی جز علی پاسخ مثبت نداد و او فرمود: من ولایت شما را در دنیا و آخرت می‌پذیرم. (مستند جزء اول ص ۷۰۸ و ۷۰۹ ح ۳۰۶۲)

احمد بن حنبل در ادامه همین روایت می‌نویسد پیامبر به علی فرمود: «انت ولی فی کل مؤمن من بعدی» تو سرپرست همه مؤمنان بعد از من هستی. (همان) وی از زید بن ثابت نیز نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «انی تارک فیکم خلیفتین» من در میان شما دو چیز بر جای می‌گذارم. (ج ۱ ح ۲۱۶۳۴) و باز فرمود: «من کنت مولاہ فان مولاہ علی» هر کسی من مولای اویم پس علی مولای اوست. (همان)

اگر در همین چند روایت تأمل شود آشکار می‌گردد که پیامبر در مواضع متعدد در یوم‌الانذار، و واقعه تبوک و در حدیث ثقلین و پاره‌ای از روایات دیگر مسأله خلافت بعد از خودش را به صراحت طرح کرده است. چرا که پیامبر عنایت داشت که امتش بعد از خودش به

گمراهی نیافتند چنان که در حدیث غدیر فرمود: «ان تمسکتکم بهما لن تضلوا ابداً» اگر به این دو - قرآن و عترت - تمسک بجوید گمراه نمی‌شوید معنای این سخن این است که اگر از این دو جدا شوید گمراه خواهید شد چنان که در تأیید این سخن فرمودند: «الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» آگاه باشید که مثل اهل بیتم در میان شما مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود نجات یابد و هر کس تخلف کند غرق شود. (همان ص ۲۸) یعنی کسی که به اهل بیتم پناهنده شود و اصول و فروعش را از اهل بیت بگیرد از عذاب جهنم نجات می‌یابد و کسی که تخلف کند در اعماق جهنم غرق می‌شود. (همان ص ۳۰) در همین راستا سیدشرف الدین به نقل از طبرانی در کبیرش و رافعی در مستندش باستناد قول ابن عباس می‌نویسد که رسول خدا فرمودند:

«من سره ان یحیا حیاتی و یموت مماتی و سکن جنه عدن غرسها ربی فلیوال علیا من بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بأهل بیتی من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طیبتی و رزقوا فهمی و علمی فویل للمکذبین بفضلهم من امتی، القاطعین فیهم صلتی لا أنالهم الله شفاعتی» کسی که امیدوار است که زندگیش همچون زندگی من و مرگش همچون وفات من باشد و در بهشت جاودانی که پروردگارش بنا نهاده سکونت گزیند پس علی را و والیان منصوب او را به ولایت برگزیند و بعد از من به اهل بیتم اقتدا کند پس اینها خانواده من هستند که از سرشت من خلق شده و از علم و دانش من روزی خورده‌اند پس وای بر کسانی از امت من که پیوندم را با آنها قطع کند آنها از شفاعتم محروم خواهند بود. (همان ص ۳۱، ۳۲)

این روایت را البارودی و ابن جریر و ابن شاهین و ابن منده از طریق اسحاق از زیادبن مطرف به این عبارت نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود:

«من احب ان یحیا بحیاتی و یموت میتی و یدخل الجنة التی و عدنی ربی... فلیتول علیاً و ذریته من بعده فانهم لن یخرجوکم باب هدی و لن یدخلوکم باب الضلالة» کسی که دوست دارد زنده به حیاتم و مرگش همچون وفاتم باشد و داخل بهشتی شود که پروردگارش بنا نهاده پس علی و فرزندان او را به ولایت و رهبری برگزیند پس اینها شما را از باب هدایت خارج نکرده و گمراه نمی‌کنند. (همان ص ۳۲)



و مانند این حدیث را زیدبن ارقم نقل کرده که پیامبر فرمود: «فلیتول علی بن ابی طالب فانه لن یخرجکم من هدی و لن یدخلکم فی ضلالة» (همان ص ۳۲) و در حدیث عمار یاسر از رسول خدا آمده است:

«اوصی من آمن بی و صدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله» به کسانی که به من ایمان آورده و ولایت مرا تصدیق کرده‌اند به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می‌کنم پس هر کس ولایت او را پذیرفت پس ولایت مرا پذیرفته است و هر کس ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته است (همان ص ۳۳)

به هر حال همه اینها دلالت بر این دارد که پیامبر (ص) نسبت به سرنوشت امت اسلامی بعد از خودش کاملاً احساس مسوولیت کرده و تکلیفش را انجام داده است مهمتر از همه اینها حادثه غدیر خم است.

#### ۲- حدیث غدیره:

به تواتر از طریق علمای اهل حدیث از فرق اسلامی و از صحابه و تابعین نقل شده که پیامبر در بازگشت از آخرین سفرش از خانه خدا در بین راه مکه و مدینه در محلی به نام «غدیر خم» مسلمانان را جمع و سخنان مهمی ایراد فرمودند که به گزارش علامه امینی در الغدیر ۱۱۰ تن از صحابه و ۸۴ تن از تابعین آن رویداد مهم تاریخی را نقل کردند و علمای سلفیه نیز صدور روایت غدیر را از پیامبر قبول دارند چنان که احمدبن حنبل می‌نویسد: پیامبر در غدیر خم راجع به علی بن ابی طالب فرمود:

«ألیس الله اولی بالمؤمنین قالوا بلی قال اللهم من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه... و انصر من نصره و اخذل من خذله» آیا خدا بر مؤمنین بیش از خودشان ولایت ندارد؟ گفتند بلی. آنگاه فرمود: پروردگارا هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. خدایا هر کس علی را به ولایت برگزید تو ولی او باش و هر کس با او دشمنی کرد دشمنش باش... و هر کس او را یاری کرد یاریش کن و هر کس او را خوار کند خوارش کن. (مسند ۶ جلدی ج ۱ ص ۱۱۸)

احمدبن حنبل در فضائل الصحابه (ص ۱۴) نیز با اندک تفاوتی در عبارت همین مساجرا را نقل کرده است. نظیر این سخن را پیامبر (ص) به بریده یکی از اصحابش فرمود آنگاه که بریده

همراه با علی (ع) به یمن رفته بود بعد از برگشتن از سخت‌گیری علی شکایت کرد رسول خدا رنگ چهره‌اش از این سخن بریده عوض شد و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان اولی نیستم گفت: آری ای رسول خدا! آنگاه فرمود: «من کنت مولاة فعلی مولاة» (همو، فضائل ص ۱۴) وی در این کتاب حدیث ثقلین را در ماجرای غدیر خم و در مستند در سه‌جا آورده است.

### نتیجه

به هر حال تعیین امام و جانشین پیامبر برای بردوش کشیدن رسالت الهی که بر دوش پیامبر بود امری اعتباری نیست که آن را محدود به ریاست و حکومت چند روزه دنیا نموده و همچون سلفیه بگوییم اگر پنج نفر با کسی بیعت کردند او خلیفه خدا و جانشین رسول خدا و اولوالامر مورد نظر قرآن و اطاعت او واجب است. بالاتر اینکه می‌گویند اگر کسی خلیفه رسول خدا و امیر مؤمنان را با قهر و غلبه کنار زد و خودش ولایت مسلمین را در دست گرفت او هم واجب اطاعة است. پس چه تفاوتی بین جابره و جانشینان رسول خداست که مبنای حکومتشان زور و قهر و غلبه بوده است؟

بلکه جانشینی پیامبر حقّی الهی است که تنها خود خدا می‌داند آن را کجا قرار دهد و لباس امت را برتن چه کسی بپوشاند و پیامبر این مسوولیت الهی خویش را در این باب به نحو احسن انجام داده است و تا قرآن در میان امت باقی است، جانشینان پیامبر نیز باقی خواهند بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### ۱- قرآن

۲- آل ابوطامی احمد بن حجر (۱۴۱۵ ق - ۱۹۹۴ م) العقائد السلفیه بادلها الثقلیه والعقلیه. قطر.

۳- الاشقر، عمر سلیمان (۱۴۱۵ ق - ۱۹۹۵ م) الرسل و الرسائل. اردن: عمان دارالنفائس.

۴- الامین، سید محسن الحسینی العاملی (بی‌تا) کشف الارتیاب. قم: کتابخانه بزرگ اسلامی.

۵- ابن اثیر، محمد بن محمد شیبانی (بی‌تا) اسدالغابة فی معرفة الصحابه. تهران: اسماعیلیان.

۶- ابن تیمیه، احمد (بی‌تا) مجموع فتاوی. عبدالرحمن قاسم. رباط. مغرب: مکتبه المعارف.

۷- (بی‌تا) الفتاوی الکبری. محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا. جلد اول. بیروت:

- ۸- \_\_\_\_\_ (بی تا) اقتضاء الصراط المستقیم. محمد حامد الفقیه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۹- ابن تیمیه احمد، ابن عبدالوهاب محمد (بی تا) مجموعه التوحید. قاهره: مکتبه القیمه.
- ۱۰- ابن حنبل، احمد (بی تا) فضائل الصحابه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۱- \_\_\_\_\_ (احمد ۱۴۱۴ ق ۱۹۹۴ م) المسند تصحیح محمد جمیل عطار. بیروت: دارالفکر.
- ۱۲- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر ابوالفداء (۱۴۰۱ ق) تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالفکر.
- ۱۳- ابن میثم بحرانی (۱۴۰۶ ق) قواعد المرام فی علم الکلام. سید احمد حسینی. قم: مکتبه آیةالله مرعشی.
- ۱۴- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷ ق) النجاة فی القيامة فی تحقیق من الامامة. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- ۱۵- امینی، عبدالحسین احمد (۱۴۱۶ ق ۱۹۹۵ م) الغدير فی الكتاب والسنة. قم: مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه.
- ۱۶- بن باز، عبدالعزيز (۱۴۱۶ ق) مجموع فتاوی. عبدالله احمد طیار. ریاض: دارالوطن.
- ۱۷- بن باز، عبدالعزيز، العثیمین، محمد بن صالح (۱۴۱۳ ق) فتاوی مهمه لعمومه الامة. ابراهیم الفارس. ریاض: دارالعاصمه.
- ۱۸- بیضاوی، تفسیر بیضاوی (۱۴۱۶، ۱۹۹۶) تصحیح عبدالقادر عرفات. ۵ جلدی. بیروت: دارالفکر.
- ۱۹- بیهقی، احمد بن الحسین (۱۴۰۱ ق) الاعتقاد والهدایة الی سبیل الرشاد علی مذهب السلف و اصحاب الحدیث احمد عصام الکاتب. بیروت: دارالوفاق.
- ۲۰- حائری بحرانی، سید محمد علی (۱۳۸۲ ق ۱۹۶۲ م) خلفاء الرسول، کربلا. مطبعة اهل البيت.
- ۲۱- دستغیب شیرازی، سید عبدالحسین (۱۳۶۱) نبوت. تهران: صبا.
- ۲۲- سبحانی، جعفر (۱۴۰۲ ق) معالم النبوة. اصفهان: مکتبه امام امیرالمؤمنین.
- ۲۳- شرف الدین موسوی، سید عبدالحسین (۱۳۷۹ ش) المراجعات. محمد جعفر امامی. سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲۴- شوکانی، محمد بن علی (۱۳۲۲ ق ۲۰۰۱ م) فتح القدير. چاپ دوم. بیروت: دارالکتب.
- ۲۵- صبحی الصالح (بی تا) شرح نهج البلاغه. قم: دارالهجره.

- ۲۶- طباطبایی سید محمد حسین (۱۴۱۷ ق ۱۹۹۷ م) المیزان. بیروت: اعلمی.
- ۲۷- طبری محمدبن جریر (۱۴۰۵) جامع البیان عن تأویل آی القرآن (۳۰ جلدی). بیروت: دارالفکر.
- ۲۸- عیاض یحصبی، قاضی ابوالفضل (بی تا) الشفا لتعریف حقوق المصطفی. احمد بن محمد شمنی. بیروت: دارالکتب العلمیه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی